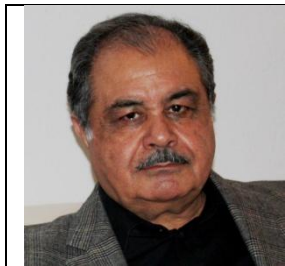




د مولانا سعيد افغاني: آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



## داکتر اسدالله «حبيب»

تاریخ نشر: 10 اکتوبر 2015 م

# زبان دری از گفتار تا نوشتار

بخش «چهارم»

### فآزه کشیدن:

دهن دره کردن و خمیازه کشیدن را در نوشته ها می توان خواند، مگر فآزه کشیدن را نه. زیرا این واژه هم مهر زبان گفتار خورده است، در صورتی که همین واژه در شعر طلایه داران شعر دری به کار رفته است.

مانند این بیتها از طیان مرغزی شاعر سده سوم هجری و حکیم ابوالمثل بخارایی. طیان فآز کردن را به معنای فآزه کشیدن به کار می برد و ابوالمثل بخارایی فعل ساده فآزیدن را در شعر آورده است:

می کند چون زبی دماغی فآز

در دهانش نهاد باید ژاژ

و حکیم ابوالمثل بخارایی فآزیدن (فعل ساده و فصیح) را در شعر آورده است:

شراب شب و نشه آن نیرزد

به فآزیدن بامداد از خمارش

در فرهنگها فآزیدن، فآزه کردن، فآزه کشیدن، خمیازه کشیدن مترادف و هم معنا شمرده شده اند. در زبان دری فآزه کشیدن رواج دارد، که دلیلی برای پرهیز از کاربرد آن یا تعویض آن با دهن دره یا واژه دیگر نمی توان یافت.

### پشک یا گربه:

کسانی پشک را واژه زبان گفتار و گربه را ادبی و نگارشی می پندارند. راستی اصل زبان همان زبان گفتار است.

پشک و پوشک و پیشک در کنار گربه در شماری گویشهای زبان فارسی بوده و هست و در ادبیات هم به کار می رفته است. در گویش کابل کسی گربه نمی گوید. پشک می گویند و پیشک می نویسند.

چه خوب است که هردو واژه را نگهداریم و به کار ببریم . نه گریه را برنجانیم و نه پشک را!  
دربخارای قدیم پوشک می گفته اند .

شاکربخارایی ، شاعر سده چهارم پوشک را در سروده یی بکار برده است :

**چند بردارد این هریوه خروش**

**نشود باده بر سرودش نوش**

**راست گویی که در گلوش کسی**

**پوشکی را همی بمالد گوش**

**لاش و لاش کردن ، به معنای تاراج کردن:**

از همین واژه لاش خربوزه است که آخرین فصل خربوزه را پیش از رسیدن سرما ، خام و پخته می کنند و خربوزه هایی را که نارسیده کنده می شود لاشک می گویند .

در شعر طیان مرغزی ، شاعر سده چهارم هجری می خوانیم :

به لاش عشق من آن نوجوان به سان کلاب

جوال وجبه من لاش کرد و کیسه خراب ( لغت فرس )

در زبان گفتار جسد یا نعش را هم لاش می گویند.

**تاوه یا تابه:**

هردو ازدو لهجه فارسی مانده اند. هردو برابرا نه در شعر بکار رفته اند. نمی دانم چرا امروز ما تاوه می گوئیم ، مگر در نوشته ها تابه را بکار می بریم با پنداشت آن که تاوه واژه درخور نوشتار نیست.

منجیک شاعر ترمذی تاوه گفته است :

چون مرغش از هوا به سوی ورده

از معده باز تاوه شود نانت

ورده : چوب کبوتربازان را می گفته اند .

و رابعه شاعر همروزگار منجیک و از بلخ تابه گفته است :

تو چون ماهی و من ماهی ، همی سوزم به تابه بر

غم عشقت نه بس باشد ، جفا بنهادی از بربر

حالا که تاوه می گوئیم باید تاوه بنویسیم .

**خوی و خو:**

در زبان فارسی دری خوی می گوئیم . بدخوی ، خوش خوی و خوی کردن ، یعنی گریستن کودک از سردلنگی . مگر در نوشته خو به کار می بریم ، خوگیر شدن ، خوش خو و بدخو در عبارتهای

اضافی پس از خو ، برای آسانی بیان ، یا می آید ، مانند: خوی خوش .

می توانیم و باید چنان که می گوئیم بنویسیم . خوی گیر شدن ، خوش خوی و بدخوی

خسروی سرخسی بخارایی ( مرده در ۳۸۳ ) سروده است :

خسوی تو با خوی من بنیز نسازد

سنگدلی خوی تست و مهر مرا خوی

و ابوالموید بلخی نیز خوی گفته است نه خو :

ملول مردم کالوس ( ابله ) بی محل باشد

مکن نگارا ، این خوی و طبع را بگذار

**شنگ :**

شنگ ، زیبا و شوخ طبع را می گویند که امروزه با شوخ یکجا به کار میرود ؛ مانند : این تکه

بسیار شوخ و شنگ است . این واژه در گذشته تنها به کار می رفته است .

ابوالموید بلخی گفته است :

عید شد دیگر که آن دلدار شنگ

بهر کشتن جامه ها پوشد زرنگ  
واژه بازپسین مصرع دوم را می توان ز رنگ خواند ، یعنی ازرنگ (فریب و حيله) و هم زرنگ با زی  
زبردان ( صفت) به معنای مکار و حيله گر بودن و زرنگی و حيله گری کردن است.

### کریز کردن:

کریز کردن به معنای ریختن موسمی پر پرندگان است و پرندۀ پر ریخته را کریزی می گویند .  
در شعر همان ابوالمئل - شاعر سده چهارم می خوانیم :

به باز کریزی بماتم همی

اگر کبک بگریزد از من رواست

این هم از واژه های زبان گفتار است که می تواند نوشتار را هم رنگین سازد.

### الفبا یا الف بی :

این بحث تنها به فارسی افغانستان یا زبان دری پیوسته است، نه به دیگر لهجه های زبان فارسی  
در فارسی افغانستان می گویند: الف بی بی تی تی می مگر بر پشت کتاب مکتب می نویسند: الفبا . در حالی  
که هرگز از زبان یکی هم به جای بی(ب) با شنیده نمی شود. نمی گویند با پا تا تا . هیچ دلیلی، جز تقلید  
وجود ندارد که تصویر نگارشی الف بی بر روی کاغذ الفبا شود. باید بنویسیم : کتاب الف بی .

### دوکان یا دکان :

باز می نویسم که این صورتهای نگارشی یا تصویرهای زبان قدیم اندیا از لهجه دیگر.  
در زنده گی روزمره ، از بازار تا دانشگاه می گویند : دوکان اما حین نوشتن واوش را می اندازند.  
گویا نباید شکل نوشتاری دوکان همانند خودش باشد. یا دوکان را غیر ادبی و زبان گفتار می پندارند  
و که اصل زبان همان زبان گفتار است .

در دیوان انوری آمده است :

شام و شفق از آفتاب رایت

دوکان ز بر صبحدم گرفته

در کتاب کشف المحجوب شیخ ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری ، هموطن غزنیچی ما که  
کمابیش هزار سال پیش در لاهور نوشته شده دوکان آمده است .

### قلف یا قفل :

زبان فارسی مانند سایر زبانها خصوصیتی دارد که با گذشت زمان جای بعض حروف را عوض می  
کند. در قلف هم همین کار شده است. این واژه قفل بوده که قلف شده .  
قلف که واژگون شده قفل است ، هنوز در نوشتار اجازه جاگزینی ندارد .  
زبان دگرگونی پذیر است . چقدر سرسختی نشان دهیم و جلو دگرگونی طبیعی زبان را بگیریم ، حال آن  
که خواه مخواه واژه کوتاه قلفی را همین طور می گویند و می نویسند.

### شف یا فش :

فش در شعر و نثر باستانی بیشتر به صورت پساوند صفت ساز و قید ساز به معنای گونه و مانند آمده  
است ، مانند خورشیدفش، شاه فش ، شیرفش و هم یال اسپ معنا می داده است. گوشه آویخته دستار  
را در فرهنگها فش نوشته اند مگر مردم ما شف می گویند. یعنی این واژه هم با گذشت زمان  
دیگرگونی پذیرفته است که پذیرفتنی است. چنان که شف می گوئیم ، برای کاستن از فاصله گفتار  
و نوشتار می توان شف نوشت .

### دیوال یا دیوار :

دیوال می گوئیم ، مگر دیوار می نویسیم . زیرا در فرهنگها دیوار دیده ایم . در فرهنگ معین در پایان  
شرح دیوار نوشته است که در بعض لهجه ها دیوال می گویند. بلی ، همان لهجه دری است. ما دیوال  
می گوئیم و باید دیوال بنویسیم در لغتنامه دهخدا درباره دیوال نوشته می شود: دیوال( دی ) دیوار.  
(برهان ) (ناظم الاطباء). و جنگ کرد بسیار بدر ارگ و کشتن کرد فراوانی بدر شارسنان. در کرکوی  
عاقبت بستد و ارگ را و قلعه زورین را بعد از آن دیوال آن را ببرید. (تاریخ سیستان ص ۳۸۴ .)

رجوع به دیوار شود.

### گلم یا گلیم :

درمتهای پیشین گلیم آمده است ، مگر امروز گلم ( گ ل م ) می گوئیم. تاچند قرن دیگر این دگرگونی پذیرفتنی نخواهد بود؟ گمان می کنم که گلم را نیز باید گلم نوشت ، نه گلیم.

### للو ولالایی :

در افغانستان واژه لُلو رواج دارد . فارسی زبانان لُلو می گویند. گاهی لالایی هم پسندیده خاطر شاعر قرار گرفته است که میان مردم شناخته نیست. واژه ها در دوام کاربرد در شعر و نثر جلا و درخشش می یابند و خاطر پذیرتری شوند. اگر واژه لُلو را هم با همان ظرافت ذوق در شعر به کار ببریم از لالایی درخشانتر می شود.

### لغزیدن و لخشیدن :

لغزیدن و لخشیدن هم معنا اند. لخشیدن بر زبانها جاریست و لغزیدن تنها در کتابهاست. اما در فرهنگها لخشیدن به این معنا ها آمده است: لخشیدن [ ل د ] (مص) لغزیدن . شخشیدن . لیزیدن . لیز خوردن . سر خوردن . پای از پیش بدر رفتن و افتادن . (برهان) : چون عذار رومی روز بدرخشید و قدم زنگی شب بلخشید پیر با صبح نخستین هم عنان شد... (مقامات حمیدی .) از تو بخشودن است و بخشیدن

### از من افتادن است و لخشیدن . سنایی

### جهان را هر دو چون روشن درخشید

### ز یکدیگر میرید و ملخشید. (نظامی)

بپوستین تن لرزان ما به دی دریاب

ز ما بود همه لخشیدن از تو بخشیدن

در کابل سنگی معروف است به سنگ لخشان یعنی سنگی که می لخشاند. لخشیدن لازمی است

و لخشاندن متعدی آن . در زبان گفتار لخشیدن می گویند.

خوب است که لخشیدن را گفتاری پنداشته از قلم نیندازیم .

### سو و سون :

سوی من ، سوی او ، هرسو و سون من و سون او ، هردو شکل در گفتار هستند.

سو در نگارشها کاربرد دارد، مگر سون در نگارش راه نیافته است. مولانا سروده است:

من گوش کشان گشتم از لیلی و از مجنون

آن می کشدم زان سو وین می کشدم زین سون

و جای دیگر می گوید:

ز بی چون بین که چون ها شد ز بی سون بین که سون ها شد

ز حلمی بین که خون ها شد ز حقی چند گون باطل

به سود زبان است که سون را هم به تمامی از یاد نبریم.

ادامه دارد

داکتر اسد الله « حبیب »

[www.said-afghani.org](http://www.said-afghani.org) بازگشت به صفحه اصلی